

## مقدمه و تصحیح انتقادی معاش السالکین

### سید محمد نوربخش

جمشید جلالی شیجانی\*

#### چکیده

سید محمد نوربخش، از عرفای سده نهم هجری در دوره تیموری است. وی از شاگردان میرسید شریف جرجانی و عالم بزرگ شیعی، ابن فهد حلّی و در طریقت مرید خواجه اسحاق ختّانی است. از جمله شاگردان معروف وی شمس‌الدین محمد لاهیجی صاحب *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز* است. نوربخش و پیروان وی در رواج تشیع و زمینه‌سازی ظهور صفویه در ایران نقش مهمی را ایفا نمودند. از وی آثار متعددی برجای مانده است. یکی از این آثار، رساله *معاش السالکین* است که بر اساس چهار نسخه خطی، توسط نگارنده تصحیح انتقادی و تنقیح شده است. این رساله در برابر پرسش یک از مریدان نوربخش درباره حلال و حرام و چگونگی تفاوت گفته علمای اسلام در این زمینه، شکل گرفته است. او سعی کرده است به شیوه‌ای اخلاقی و عرفانی، با بیان آیات قرآن و احادیث نبوی، و ذکر اقوال و اشعار و حکایات از عرفایی همچون سید علی همدانی، خواجه اسحاق ختّانی، مولوی و... مسأله شرعی حلال و حرام را به شکلی زیبا و هنرمندانه به تصویر بکشد. تأکید عمده در این رساله، بر اصل ظاهر شریعت مصطفوی (ص) و باطن شریعت مرتضوی (ع) جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت و فقه و عرفان است.

واژگان کلیدی: معاش السالکین، سید محمد نوربخش، نسخه‌های خطی، تصحیح انتقادی، فقه، عرفان.

---

\* عضو هیأت علمی گروه ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری.

رایانامه: [jalalishey@gmail.com](mailto:jalalishey@gmail.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۳

### تحلیلی در باب پیوند فقه و عرفان و جلوه آن در معاش السالکین

اهل عرفان، خود را فقیه باطن می‌دانند. ارتباط میان فقه و عرفان یکی از مسائل مهمی است که سابقه‌ای طولانی در تاریخ علوم اسلامی دارد. جستجوی تاریخی پیرامون این مسأله کاری است بسیار دشوار. نشان دادن اینکه از چه تاریخی و به دست چه کسانی مسأله یا مسائلی از فقه وارد میدان تأویل عرفانی شده‌است، باید با احتیاط صورت گیرد. تعامل فقه و عرفان به عنوان دو علم و جست‌وجو در کیفیت تأثیر متقابل هر یک بر دیگری یکی از موضوعات جدی مغفول<sup>۱</sup> عنه در جامعه علمی کشور است. در زبان فارسی، فقه صوفیانه با تألیف کتاب *روضه‌الفریقین* ابوالرجاء چاچی شکل گرفته است.<sup>۱</sup> مؤلف پس از هر بحث فقهی می‌کوشد که با نگاهی عرفانی، مسأله را به باطن و رمزهای مرتبط با احوال سالکان طریقت پیوند دهد و در آن سوی ظاهر شریعت، حقایقی از احوال عارفان را نشان دهد.<sup>۲</sup> امام محمد غزالی نیز در احیاءالعلوم کوشیده است که به نوعی میان فقه و تصوف رابطه برقرار کند.<sup>۳</sup> از کتاب *خالصة الحقایق* محمود بن احمد فاریابی (متوفی ۶۰۷) نیز به عنوان کتابی که از منظر تأویل عرفانی به ابواب فقه نظر می‌کند، یاد کرده‌اند.<sup>۴</sup> برخی بر این باورند که فقه و عرفان در عرض یکدیگر پدید آمده و جامعه اهل سنت را در دو راه به خود مشغول ساختند؛ اول فضای کاملاً فقهی و قانونی و مناسکی که همه چهارچوب عملی دین را با دستورهای فقهی و قانونی معین می‌کرد؛ دوم فضای معرفتی و اشراقی و درون‌گرایی که دستورات و قوانین خویش را، هم عرض آداب فقهی و بی‌توجه به آن وضع می‌کرد و راه عرفانی و سلوکی فرد مسلمان را عمل به این قوانین و آداب تلقی می‌کرد. دنیای اهل سنت، با این دو گرایش منظم شد و راهی دو سویه گرفت. همین دین ورزی دوگانه را می‌توان آغاز شکاف میان فقه و عرفان نامید.<sup>۵</sup> احیای علم دین توسط عارفان، معمولاً در دوره‌هایی صورت گرفته که مسلمانانی اهل ظاهر آن را منحصر و به فقه و علم کلام تقلیل داده‌اند.<sup>۶</sup> از نظر غزالی، فقه در عصر اوّل اسلام، دانستن آخرت و شناختن آفت‌های نفوس آنچه اعمال را تباه می‌کند اطلاق می‌شد نه فرع‌های طلاق و لعان و... و مرجع آن قلب بود چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»<sup>۷</sup> نوریخس نیز در رساله حاضر، به جنبه کشفی برخی از امور حلال و حرام برای خواص اشاره دارد.

بررسی نسبت میان عرفان و فقه به لحاظ ماهوی در تعریف، غایت و رویکرد ما نسبت به هر یک از این دو دانش و نیز نگاه ما به اصل دین موثر است. البته باید گفت که از نقطه نظر علمی تفاوت‌های فراوانی بین این دو به لحاظ موضوع، محمول، مسائل و روش وجود

دارد و هر یک از این دو علم با هم متفاوت‌اند و هیچ نقطه مشترکی به لحاظ علمی با هم ندارند. تفاوت‌ها در طول هم هستند نه در عرض هم، این طور نیست که اگر منبع عارف شهود شد این حقیقت، تجسم اخلاقی و فقهی پیدا نکند، یک حقیقت یک تمثیل و یک تجسد داریم، اینها گرچه با هم مختلف هستند اما در باطن در طول هم هستند و پایینی در بالایی مصدق و مهیمن است. عرفان به اخلاق و اخلاق به فقه هیمنه دارد. کسانی که شناختی نسبت به این مسیر طولی نداشته باشند اینها را مختلف و احیاناً در عرض هم می‌بینند و تفاوت‌های طولی را تفاوت عرضی تلقی می‌کنند و تصور می‌کنند اینها با هم اختلاف دارند.<sup>۸</sup> بنابراین قرار دادن فقه در برابر عرفان، توجیه منطقی ندارد. فقه و عرفان، هرگز در عرض یکدیگر نیستند تا به عنوان دو نگاه رقیب شناخته شوند، و یا لوازم اجتماعی و سیاسی مختلفی به آنها نسبت داده شود.<sup>۹</sup>

فقه می‌تواند معد و ممد عرفان باشد و عرفان می‌تواند از فقه تغذیه کرده، مدد بگیرد و آن را نردبان عروج و اوج‌گیری خود قرار دهد. پس تباین ذاتی میان این دو نیست. زیرا فقه در پی سعادت، کمال و رستگاری آدمی است و عرفان نیز به دنبال کمال انسان است. نسبت بین شریعت، طریقت و حقیقت مثل نسبت بین فقه و اخلاق و عرفان است، فقه برای شریعت، اخلاق برای طریقت و عرفان برای حقیقت است و نه تنها هیچ کدام دیگری را رد نمی‌کند بلکه عرفان نسبت به اخلاق و اخلاق نسبت به فقه مصدق و مهیمن است. همان طور که اخلاق سقف فقه است، عرفان نیز سقف اخلاق بوده و این سه تأمین‌کننده جهات وجودی انسان است یعنی انسان دارای جهات سه‌گانه است، بدن، نفس و عقل یا قلب، که هر یک از این جهات سه‌گانه با یکی از علوم یاد شده تغذیه می‌کنند. فقه ناظر به احکام و عمل انسان مکلف است و حلال و حرام و همچنین صحت و فساد عمل انسانی را می‌سنجد که ناظر به جسم و بدن انسانی است، دانش اخلاق ناظر به حیثیت‌های نفسانی است که مرحله میانی وجود انسان را تأمین می‌کند و عرفان، ناظر به حقیقت و قلب انسانی است. تمثیل دیگر این است که فقه، ظاهر است و عرفان، باطن. به همان نسبتی که هیچ‌گاه ظاهر ظهور نمی‌کند مگر اینکه باطن او را همراهی کند و هرگز باطن آشکار نمی‌شود مگر از طریق ظاهر.<sup>۱۰</sup> در رهیافت عرفانی به فقه می‌توان دایره تأثیر این احکام را افزایش داد. یعنی بر ابعاد اخلاقی و معنوی و مقامات عرفانی که بر اساس آنها شخصی میل به جرایم ندارد و از انجام آن اعمال منزجر است، تأکید می‌شود.<sup>۱۱</sup> به عنوان نمونه اگر شرک را منحصر در بت‌پرستی بدانیم تأکید بسیار قرآن بر مسأله لزوم پرهیز از شرک، امروزه چندان مصداقی

نخواهد داشت اما مراتب درونی تر اصطلاح شرک یعنی ریا و سُمعه به ویژه در اعمال عبادی و در مرحله بالاتر اعتماد و امید بستن بر غیر خدا در همه اعمال و رفتار، و مراتب عالی تر و بالاتر از آن دیدن غیر خدا در عالم هستی، شرک به شمار می آید. در این حال است که سرّ تأکید قرآن بر لزوم پرهیز از شرک بیشتر نمایانده می شود.

بنابراین، نگرش عرفانی به احکام فقهی و آیات مربوط به آن در قرآن می تواند به مسأله حفظ ایمان و التزام به احکام فقهی در زمان ما کمک شایانی کند. به نظر می رسد سید محمد نوربخش نیز در رساله حاضر تلاش کرده است تا با بیان هم سنخی و قرابت فقه و عرفان و ذکر شاهد مثال های قرآنی، روایی، عرفانی و فقهی، پیوند میان فقه و عرفان را مورد تأکید قرار داده و التزام عارفان مسلمان را به شریعت اسلام و رویکرد آنان را به این مقوله تبیین نماید.

### آثار سید محمد نوربخش

از سید محمد نوربخش رسائل و مکتوبات و غزلیاتی به جای مانده است که بخشی از آنها تاکنون منتشر نشده است. شماری از این آثار عبارتند از: *غزلیات* (محمد شفیع، مولوی، «تصحیح غزلیات سید محمد نوربخش»، اوریتل کالج مگزین، ضمیمه، شماره ۱، صص ۱-۲۸)، *مکتوبات* (آغاز برگ طهران، الذریعه، ج ۱۶، صص ۱۷۳-۱۷۴)، *الاعتقادیه* (محمد شفیع، همان، ص ۱۰۱)، *سلسله الاولیاء* (نک: دانش پژوه، محمد تقی، «سلسله الاولیاء» جشن نامه هانری کرین، زیر نظر سید حسین نصر، صص ۱-۶۱)، *رساله نوریه* نسخه خطی شماره ۹۳۵/۸، کتابخانه آیت الله مرعشی، *قیامت انفس و آفاقی*<sup>۱۲</sup> (نسخه خطی شماره ۱۲۰۱، کتابخانه مجلس شورای اسلامی)، *رساله معراجیه*<sup>۱۳</sup> (نسخه خطی ۳۴۹۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، *انسان نامه* (نسخه خطی شماره ۹۳۵/۱۱، کتابخانه آیت الله مرعشی)، *رساله الهدی* (نسخه خطی ۵۳۶۷، کتابخانه فاتح استانبول) و...

### معرفی اثر<sup>۱۴</sup>

*معاش السالکین* رساله ای است که در برابر پرسش شیخ حاجی علی<sup>۱۵</sup> درباره حلال و حرام و چگونگی تفاوت گفته علمای اسلام در این زمینه، شکل گرفته است. نوربخش در این رساله سعی کرده است به شیوه ای اخلاقی و عرفانی، با بیان آیات قرآن و احادیث نبوی، و ذکر اقوال و اشعار و حکایات از عرفایی همچون سید علی همدانی، خواجه اسحاق ختلاتنی، مولانا و دیگران، مسأله شرعی حلال و حرام را به شکلی زیبا و هنرمندانه به

تصویر بکشد. وی در این رساله، اصل ظاهر شریعت مصطفوی و باطن شریعت مرتضوی را جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت می‌داند که اگر غیر از این باشد پیروی از هوای نفس و خروج از حد اعتدال است. از موضوعات دیگر این رساله طرق رهایی از ریا و سُمعه و رسیدن به مقام کمال اخلاص اولیا است.

### معرفی نسخه‌ها

۱. نسخه خطی شماره ۳۷۰۲ کتابخانه استانبول، دارای ۴ ورق بیست و پنج سطری، نستعلیق، بدون نام کاتب، در ۱۰۰۳ق.، در قسطنطنیه. در تصحیح، این اثر با حرف رمز «الف» مشخص شده است.

۲. نسخه خطی شماره ۱۰۲۱۶/۶ مجلس، دارای ۷ ورق ۱۵ سطری ۲۲×۱۳ سانتی متر، نستعلیق شکسته، کاتب علی اکبر و آقا محمد ابراهیم، ۱۲۷۶-۱۲۷۷ق.، جلد تیماج. در تصحیح، این اثر با حرف رمز «ب» مشخص شده است.

۳. نسخه شماره ۷۴۱۰/۲۵ کتابخانه مرعشی، دارای ۵ ورق هفده سطری ۱۴×۲۴ سانتی متری، نستعلیق، کاتب محمد باقر حسنی، ۱۰۴۳ق.، اصفهان. عناوین و نشانی‌ها شنگرف، جلد تیماج قهوه ای. در تصحیح، این اثر با حرف رمز «ج» مشخص شده است.

۴. نسخه شماره ۱۱۵۹/۷ ط مجلس، دارای ۷ ورق ۱۵ سطری، نستعلیق، بدون نام کاتب، ۱۰۶۴ق. در تصحیح، این اثر با حرف رمز «د» مشخص شده است.

لازم به ذکر است که علاوه بر نسخه‌های معرفی شده، نسخه‌ای از معاش السالکین در موزه سالارچنگ حیدر آباد به شماره ۳۴۱۸، موجود است. همچنین مؤلف *روضات الجنان* و *جنات الجنان*، حکایتی از این رساله را با ذکر نام رساله و نوربخش، در کتاب خود آورده است.

### شیوه تصحیح

در تصحیح رساله حاضر، نسخه «الف» را به دلیل اصح و اقدم بودن، اصل قرار داده اما در بعضی جاها از کلمات نسخه‌های دیگر برای تصحیح متن به جای نسخه اصل استفاده شده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، زبان شعر در نزد صوفیه، ص ۱۶۶-۱۶۷
۲. همان، ۱۷۰
۳. پازوکی، شهرام و نصیری، محمد، «فقه و عرفان ضرورت رهیافت عرفانی به فقه و آیات الاحکام»، پژوهشنامه عرفان، ۲۴
۴. نک. شفیع کدکنی، همان، ۱۷۲-۱۷۴
۵. اعوانی، غلامرضا، «عصر صفوی و هم‌سویی معرفتی فقه و عرفان»، پگاه حوزه، شماره ۳۱۶.
۶. همو، «احیاء علوم‌الدین غزالی و ضرورت احیاء آن در زمان ما»، جاویدان خرد، ص ۳۸
۷. غزالی، محمد، احیاء علوم‌الدین، ص ۸۴؛ ملاصدرا و فیض کاشانی نیز به این مطالب اشاره کرده‌اند. نک: رساله سه اصل، ص ۷۴؛ المحجّه البیضاء، ج ۱، ص ۸۲.
۸. جوادی، مرتضی، «گفتگو»، ماهنامه مهرنامه، شماره ۱۳.
۹. پارسانیا، حمید، عرفان و سیاست، ص ۲۵
۱۰. جوادی، همان‌جا؛ نیز نک. پازوکی و نصیری، همان، ص ۲۷؛ قرایی، مرتضی، «نگاهی به پیش-فرض‌های انسان‌شناختی فقه و عرفان»، پژوهشنامه عرفان، شماره ۱، ص ۸۲-۸۳ و ۸۹ و ۹۳
۱۱. تابنده، نورعلی، «عرفان و فقه: تنظیم یا تصحیح قوانین»، عرفان ایران، شماره ۳۵ و ۳۶، ص ۷
۱۲. این رساله به همراه رساله «اقسام دل» توسط نگارنده تصحیح انتقادی شده است. نک به: جلالی، جمشید، دو رساله از سیدمحمد نوربخش، عرفان ایران، شماره ۳۷، ۱۳۹۳، صص ۱۸۹-۲۰۷
۱۳. این رساله توسط نگارنده تصحیح انتقادی شده است: نک به: Jamshid Jalali Sheyjani, *Muhammad Nurbakhsh's Risāla-yi Mi'rājiya: Critical Edition, Ishraq, No.5, 2014, pp306-331*
۱۴. برای ذکر این نسخه نک به: منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های فارسی پاکستان، تهران، ج ۳، صص ۱۹۴۲-۱۹۴۳؛ همو، فهرستوار کتاب‌های فارسی، ج ۸، ص ۹۰۴؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ۳۱۸؛ حسینی اشکوری، سید احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ج ۱۹، ص ۲۲۵؛ حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، بیروت، بی تا، مجلد دوم، ص ۱۷۲۵
۱۵. احتمالاً «حاجی علی تبریزی» از مریدان نوربخش است که در اثر دیگر وی، رساله الهدی نام وی آمده است. نک به: نوربخش، رساله الهدی، نسخه افندی، ۹۸.

### معاش السالکین<sup>۱</sup>

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلْفَانِهِ.<sup>۲</sup> اَمَّا بَعْدُ صَاحِبِ الْأَطْوَارِ الْقَلْبِيَّةِ مَعْدِنِ الْأَنْوَارِ الْغَيْبِيَّةِ سَيَّارِ الْمَلَكُوتِ، طَيَّارِ الْجَبْرُوتِ، قَدْوَةِ أَرْبَابِ الْمَقَامَاتِ،<sup>۳</sup> مَظْهَرِ تَجَلِّيَاتِ<sup>۴</sup> الذَّاتِ وَ الصِّفَاتِ<sup>۵</sup> الْعَارِفِ الْمُكَاشِفِ الْوَلِيِّ شَيْخِ حَاجِي عَلِيٍّ، أَدَامَ اللَّهُ فَنَاءً فِي اللَّهِ وَ بَقَاءً بِاللَّهِ،<sup>۶</sup> پُرسید<sup>۷</sup> که در حلال و حرام؛ چون اقاویل علمای اسلام و زعوم خواص و عوام متفاوت است. طایفه‌ای که سلوک طریقه کَمَلْ مرشدان<sup>۸</sup> شعار ایشان است چگونه معاش کنند که از حرام اجتناب نمایند و به ریا و سُمعه مبتلا نشوند.

بدان ای سالک راه و مقرب درگاه، وَفَّقَكَ اللَّهُ لِلْسَّلُوكِ<sup>۹</sup> علی صراط المستقیم و الطریق<sup>۱۰</sup> القویم، که<sup>۱۱</sup> مذاهب صلحا و اتقیا و مشارب اولیا و اصفیا به حسب امکانه و ازمنه<sup>۱۲</sup> و اقتضای اوقات و<sup>۱۳</sup> احوال و رعایت حدّ اعتدال در این معنی متنوع<sup>۱۴</sup> است. اما در جمیع<sup>۱۵</sup> احوال بنای کار این طایفه بر دو اصل است: یکی ظاهر شریعت<sup>۱۶</sup> مصطفوی و<sup>۱۷</sup> دوم باطن طریقت<sup>۱۸</sup> مرتضوی که کشف و الهام و اشارات معنوی عبارت از آن است. بنابراین معنی هر که به غیر فتوی و قول فقهای اسلام و به غیر اشارت معنوی و کشف و الهام<sup>۱۹</sup> عمل می‌کند هوای نفس است که وی را از حدّ اعتدال باز می‌دارد و به رعونت<sup>۲۰</sup> و خودنمایی می‌کشد. ای سالک راه، آنچه در کتب فقه مذکور و مسطور است عوام و خواص اسلامیان را دستور است «الْحَلَالُ بَيْنَ وَ الْحَرَامُ بَيْنَ وَ مَا بَيْنَهُمَا شُبُهَاتٌ»<sup>۲۱</sup> حدیث صحیح است حلال را حلال و حرام را حرام و شبهات را شبهات دانستن، طریقه اولیا و علما<sup>۲۲</sup> است. اما حلال را حرام داشتن، رسم اهل ریاست و حرام را حلال داشتن آیین مباحیان و اشقیاست و شبهات را علی العمیا<sup>۲۳</sup> حرام<sup>۲۴</sup> یا حلال پنداشتن<sup>۲۵</sup> شیوه جهّال<sup>۲۶</sup> است. هر کدام را<sup>۲۷</sup> خود باید داشت. طریق اعتدال و آیین اهل<sup>۲۸</sup> کمال آن است که هر چه جمیع علماء مذاهب<sup>۲۹</sup> اسلام<sup>۳۰</sup> حلال داشته‌اند<sup>۳۱</sup> حلال داند و آنچه<sup>۳۲</sup> حرام داشته‌اند<sup>۳۳</sup> حرام داند<sup>۳۴</sup> و آنچه<sup>۳۵</sup> در حرمت و حلیت<sup>۳۶</sup> مختلف<sup>۳۶</sup> فیه است شبه داند و بی<sup>۳۷</sup> ضرورت طعام شبه نخورد. اما چنان که<sup>۳۸</sup> از حرام اجتناب<sup>۳۹</sup> می‌نماید در شبه آن مقدار مبالغه نماید تا ریا و تعصّب لازم نیاید.<sup>۴۰</sup> ای سالک راه آن که جهّال می‌گویند مال امرا<sup>۴۱</sup> و ملوک و سپاهیان

مطلقاً حرام است از<sup>۴۲</sup> فرط ریا و خودنمایی می‌گویند. نظر اهل حق بر حلال است مالک هر که باشد و اجتناب نمودن از حرام واجب است منصرف هر که باشد<sup>۴۳</sup> و اجتناب نمودن از حرام واجب است متصرف هر که باشد.<sup>۴۴</sup>

مست شراب لایزالی،<sup>۴۵</sup> بایزید خلخالی،<sup>۴۶</sup> کودکی را دید که طَبَق حلوا داشت مستی رسید و چوبی بر آن کودک زد و سه پاره حلوا استد و به وی<sup>۴۷</sup> داد. وی<sup>۴۸</sup> خواست که حلوا به صاحب<sup>۴۹</sup> رد کند از عالم علوی سه نوبت<sup>۵۰</sup> ندا<sup>۵۱</sup> شنید که بخور<sup>۵۲</sup> بنابر اشارت الهی خورد<sup>۵۳</sup> و تفحص نمود که این حلوا چه حلوا<sup>۵۴</sup> بود کودک گفت پدرم فرستاده است که به مسجد برم و به فقرا صرف کنم شما<sup>۵۵</sup> حق خود خوردید. نوبتی<sup>۵۶</sup> دیگر یکی<sup>۵۷</sup> از زاهدان اسمی وی را به مهمانی برد و طعامی آورد چون خواست که<sup>۵۸</sup> نانی بشکند<sup>۵۹</sup> از ملاء اعلی ندا آمد که طعام این خبیث دزد که بیست من گندم یتیمی دزدیده است<sup>۶۰</sup> مخور دست باز کشید و پرسید به عینه چنین بود. از این جا معلوم شد<sup>۶۱</sup> که حلیت و حرمت به اشخاص تعلق ندارد<sup>۶۲</sup> چنان که زعم جهال است. تمیز حلال از<sup>۶۳</sup> حرام ظاهراً به فقه و حدیث<sup>۶۴</sup> و کلام و باطناً به کشف و شهود و الهام باید نمود «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»<sup>۶۵</sup> دلیل صریح است بر آن که<sup>۶۶</sup> مردم جهود صفت و اهل ریا حلال<sup>۶۷</sup> را حرام می‌دانسته‌اند<sup>۶۸</sup> و این رعونت نفس را کمال ورع و تقوی می‌پنداشته‌اند.<sup>۶۹</sup> سالکان<sup>۷۰</sup> باید که نظر بر سخن عوام ندارند و ماسوی الله را معدوم صرف پندارند تا از مهلکه ریا و سمعه توانند رهید<sup>۷۱</sup> و به کمال اخلاص، که مقام خاص کمال اولیاست، توانند رسید.<sup>۷۲</sup> قال رسول الله، صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ آله: «لِأَهْلِ الرِّيَاءِ لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِمْ نُورٌ وَ لَا بَهَاءٌ وَ لَا فِي رِزْقِهِمْ بَرَكَهٌ وَ هُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَنٌ مِنَ الْجِيفَةِ وَ لَيْسَ فِي النَّارِ قَوْمٌ أَشَدَّ عَذَاباً مِنْ أَهْلِ الرِّيَاءِ»<sup>۷۴</sup> چون مجمع<sup>۷۵</sup> علیه است که در جحیم،<sup>۷۵</sup> مشرک و کافر و ظالم و فاجر باشند<sup>۷۶</sup> و عذاب<sup>۷۷</sup> هیچ یک<sup>۷۸</sup> از ایشان اشد و اقوی از اهل ریا نباشد. از ریا اجتناب نمودن، بیشتر از جمیع صفات ذمیمه و اعمال سیئه<sup>۷۹</sup> بر مذمت<sup>۸۰</sup> اهل همت، واجب و لازم<sup>۸۱</sup> باشد.<sup>۸۲</sup> ریا شرکی است پنهانی، ریا ماری است سمّانی، ریا حرفه متصنعان<sup>۸۳</sup> است. ریا دگان شیطان است. طایفه‌ای از اکابر اولیا حذراً من الریاء، طریق ملامت، اختیار کرده‌اند مانند شیخ یوسف بن<sup>۸۴</sup> حسین رازی و غیره، قدس الله تعالی أسرارهم.<sup>۸۵</sup>

نوبتی در نیشابور<sup>۸۶</sup> تاجری کنیزکی جمیله داشته است<sup>۸۷</sup> جهت عفت و صلاح به خانه شیخ ابو عثمان حیری<sup>۸۸</sup> فرستاده<sup>۸۹</sup> نظر وی بی‌اختیار بر آن جمیله افتاده<sup>۹۰</sup> و<sup>۹۱</sup> تعلق خاطر



شده،<sup>۹۲</sup> چون<sup>۹۳</sup> پریشانی<sup>۹۴</sup> خاطر<sup>۹۵</sup> ظاهر شد<sup>۹۶</sup> به عرض شیخ خود ابو حفص حداد، قدس الله تعالی<sup>۹۷</sup> سره،<sup>۹۸</sup> رسانید. وی فرموده که برو به ری و<sup>۹۹</sup> یوسف بن حسین را دریاب. ابو عثمان<sup>۱۰۰</sup> به ری رفت و منزل یوسف طلب نمود. از هر که پرسید همه ملامت و<sup>۱۰۱</sup> نصیحت<sup>۱۰۲</sup> کردند که چنین صالحی<sup>۱۰۳</sup> با چنان فاسقی<sup>۱۰۴</sup> زندیقی چه کار دارد وی را ندیده شرمند<sup>۱۰۵</sup> به طرف نیشابور مراجعت نمود و صورت حال گفت. باز شیخ فرمود<sup>۱۰۶</sup> که به صحبت یوسف باید رفت چون چاره نبود به<sup>۱۰۷</sup> ری رفت و به<sup>۱۰۸</sup> ملامت خلق، التفات نمود و<sup>۱۰۹</sup> پرسیده پرسیده به محله ای رسید که خرابات<sup>۱۱۰</sup> بود در پیش آن کوی خرابات، خانه<sup>۱۱۱</sup> وی را یافت. درآمد و سلام<sup>۱۱۲</sup> گفت یوسف برخاست و ابو عثمان را دریافت و<sup>۱۱۳</sup> تعظیم و تکریم نمود و در معارف و حقایق<sup>۱۱۴</sup> بگشود و بیان حالات عالیه و مقامات رفیعه<sup>۱۱۵</sup> فرمود و<sup>۱۱۶</sup> در آن حال، پسری صاحب جمال، پیش وی نشست<sup>۱۱۷</sup> و<sup>۱۱۸</sup> قرابه<sup>۱۱۹</sup> نهاده بود. چون یوسف از مقامات عالی، خبر داد ابو عثمان پرسید که با وجود این کمالات<sup>۱۲۰</sup> این چه حال<sup>۱۲۱</sup> است؟ یوسف گفت: ظالمی در این مملکت پیدا شد و این محله را خرابات ساخت<sup>۱۲۲</sup> و این خانه میراثی من است که نشسته ام و این پسر<sup>۱۲۳</sup> صلبی من است و این قرابه، آبخواره<sup>۱۲۴</sup> است. ابو عثمان دید آب بود گفت دانستم که<sup>۱۲۵</sup> در این صحبت، نامشروع نیست اما<sup>۱۲۶</sup> چرا خود را در مقام تهمت می دارید؟ فرمود: از بهر آن<sup>۱۲۷</sup> تا مردمان مرا زاهد و متدین و امین ندانند و کنیزک به من نسپارند و مرا تعلق<sup>۱۲۸</sup> نشود. چون<sup>۱۲۹</sup> ابو عثمان این سخن که بیان حال وی بود شنود در خاک افتاد و<sup>۱۳۰</sup> بگریست و دانست که خودنمایی، پسندیده نیست و چگونه باید زیست. و مقصود از فرستادن وی<sup>۱۳۱</sup> به ری آن بود که حد اعتدال بداند و خود را از خلق برهاند و زاهدی نفروشد و در خمبول کوشد.

چنان که حضرت ولایت،<sup>۱۳۲</sup> سلام الله علیه، می فرماید: <sup>۱۳۳</sup> «كُنْ عِنْدَ اللَّهِ حَيْرُ النَّاسِ وَعِنْدَ النَّفْسِ شَرُّ النَّاسِ وَعِنْدَ النَّاسِ نَاسًا مِّنَ النَّاسِ»<sup>۱۳۴</sup> اکابر اولیا در ستر احوال کوشیده اند و عبادات ناظر را<sup>۱۳۵</sup> از نظر خلق<sup>۱۳۶</sup> پوشیده اند. اما متصنعان مرایی، همیشه در خودنمایی و خوش آمد عوام، دین خود را بر باد<sup>۱۳۷</sup> داده اند و آن را زهد و ورع، نام نهاده اند. یکی از مرثیان زمان، باغی داشت. میراث درختان آن باغ را فرمود برکنند<sup>۱۳۸</sup> و نهال<sup>۱۳۹</sup> از نو نشانیدن<sup>۱۴۰</sup> یعنی نهال آن باغ معلوم نیست<sup>۱۴۱</sup> که از کجا آورده باشند<sup>۱۴۲</sup> شاید که حرام باشد. با وجود آن که پدر آن<sup>۱۴۳</sup> مرثی که باغ ساخته بودند<sup>۱۴۴</sup> رئیس و کریز و سپاهی<sup>۱۴۵</sup> نبوده اند و ظاهر شرع، مرثی می داشته اند<sup>۱۴۶</sup> و<sup>۱۴۷</sup> چنین امری که ریای صرف و اسراف محض است. درباره آن

بطال،<sup>۱۴۸</sup> سبب زیادتی اعتقاد جهال اهل ضلال،<sup>۱۴۹</sup> گشت.

اکنون بین که<sup>۱۵۰</sup> اولیا،<sup>۱۵۱</sup> اعمال و احوال<sup>۱۵۲</sup> چگونه پوشیده‌اند و اهل ریا در تلبیس و شیطنت چه مقدار کوشیده‌اند «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»<sup>۱۵۳</sup>.<sup>۱۵۴</sup> بدان ای سالک راه که اولیاءالله دو طایفه‌اند: محبان و محبوبان. باز محبوبان دو طایفه‌اند: بعضی ذوعقل و بعضی مسلوب-العقل.<sup>۱۵۵</sup> آن‌ها که مسلوب‌العقل‌اند<sup>۱۵۶</sup> من حیث‌الشرع، مکلف نیستند. به ظاهر ایشان نگاه نباید کرد و اقتدا<sup>۱۵۷</sup> بدیشان<sup>۱۵۸</sup> نشاید کرد «وَلَا يَتَّقِدِي بِهِمْ وَلَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ»<sup>۱۵۹</sup>. اما آن‌ها که ذوعقل‌اند اقتدا را شایسته‌اند اگرچه در تعشّق،<sup>۱۶۰</sup> آن مقدار مبالغه که محبان داشته باشند ایشان را پروای آن نباشد. حدیث «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يَضْرِبْهُ ذَنْبًا»<sup>۱۶۱</sup> درباره ایشان است. حضرت رسالت، صلی الله تعالی<sup>۱۶۲</sup> علیه و آله،<sup>۱۶۳</sup> از محبوبان است. و از این جاست که حضرت حق تعالی شأنه<sup>۱۶۴</sup> آن حضرت را به تشریف «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»<sup>۱۶۵</sup> مشرف گردانید و با وجود چنین بشارتی، آن حضرت خود را<sup>۱۶۷</sup> از قید عبودیت نرهانید تا مقتدایی<sup>۱۶۸</sup> عالمیان را شاید.

بنابراین معنی، مرشد باید<sup>۱۶۹</sup> که در<sup>۱۷۰</sup> ریاضت و مجاهدت و طاعت و عبادت مانند طالبان مقتدی و سالکان مبتدی باشد محباً کان او محبوباً، تا<sup>۱۷۱</sup> برکات اوقات وی به مسترشدان<sup>۱۷۲</sup> برسد<sup>۱۷۳</sup> و نتایج و آثار وی، بی‌برکت و منقطع نگردد. حضرت رسالت، صلی الله تعالی<sup>۱۷۴</sup> علیه و آله،<sup>۱۷۵</sup> با وجود حکم ترخانی<sup>۱۷۶</sup> «إِنَّا فَتَحْنَا»<sup>۱۷۷</sup> در عبادت و ریاضت، چندان مبالغه نمود که تشریف «طه ما أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِيَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرَهُ لِمَنْ يَحْشَىٰ»<sup>۱۷۸</sup> مشرف گشت.<sup>۱۷۹</sup> ریاضات و مجاهدات عالی هم‌تانه کشیدن، سیرت مرشدان صاحب برکت است. هر که صاحب برکت و عالی همّت است باید که در مجاهدات،<sup>۱۸۰</sup> طریقه محبان<sup>۱۸۱</sup> مسلوک دارد اگرچه در<sup>۱۸۲</sup> مشاهدات،<sup>۱۸۳</sup> مقام محبوبان داشته باشد تا برکات مجاهدات وی در سلسله و اصحاب<sup>۱۸۴</sup> وی، مثمر<sup>۱۸۵</sup> حالات سنیه<sup>۱۸۶</sup> و<sup>۱۸۷</sup> منتج<sup>۱۸۸</sup> مقامات علیه گردد. چنان که حضرت<sup>۱۸۹</sup> سیادت مآبی قطب الاقطابی، علی الثانی امیر سیدعلی همدانی قدس الله تعالی سره<sup>۱۹۰</sup> می‌فرماید که هر ریاضت که جمیع مشایخ کشیده‌اند این فقیر کشید<sup>۱۹۱</sup> اگرچه نتایج بعضی به ظهور آمد و بعضی به ظهور<sup>۱۹۲</sup> نیامد، امید است که در تبع، به اخلاص<sup>۱۹۳</sup> به ظهور آید. همان حضرت می‌فرماید که نوبتی<sup>۱۹۴</sup> حضرت رسالت<sup>۱۹۵</sup> را،<sup>۱۹۶</sup> صلی الله تعالی<sup>۱۹۷</sup> علیه و آله، دیدم<sup>۱۹۸</sup> و در آن وقت،<sup>۱۹۹</sup> فیضی عظیم از آن حضرت بر این فقیر می‌رسید،<sup>۲۰۰</sup> التماس نمودم که یا رسول الله از این فیض باید که به اصحاب این فقیر هم برسد، فرمود: «نعم و من اتبعك»<sup>۲۰۱</sup>. اکنون از برکت مجاهدات حضرت سیادت<sup>۲۰۲</sup> و وعده<sup>۲۰۳</sup>

حضرت رسالت،<sup>۲۰۴</sup> به اندک مدت، مبتدیان این سلسله<sup>۲۰۵</sup> را ترقیاتی<sup>۲۰۶</sup> می‌شود که متتهیان سلاسل<sup>۲۰۷</sup> دیگر را، در عمر دراز نمی‌شود.

ای سالک راه، بدان که مقربان درگاه،<sup>۲۰۸</sup> در کمال اخلاص و ترک ریا، سعی بسیار می‌نمایند و طایفه<sup>۲۰۹</sup> زاهدان در لقمه، اهتمام تمام<sup>۲۱۰</sup> دارند چنان که سلطان العارفين<sup>۲۱۱</sup> بایزید بسطامی، قدس الله تعالی سره،<sup>۲۱۲</sup> می‌فرماید: «الزاهد همته مایأكله والعارف همته مایأمله». بعضی دیگر از مقربان،<sup>۲۱۴</sup> جمیع امور خود<sup>۲۱۵</sup> به حضرت حق، مفوض<sup>۲۱۶</sup> گردانیده‌اند<sup>۲۱۷</sup> و حضرت حق، ایشان را محفوظ می‌دارد. بنابراین معنی، شیخ شقیق<sup>۲۱۸</sup> بلخی، قدس الله تعالی سره<sup>۲۱۹</sup> می‌فرماید: «کل ما اصبته<sup>۲۲۰</sup> و ألس ما وجدت و ارض بما قضی الله علیک». <sup>۲۲۱</sup> چون در مقام تفویض و توکل‌اند، حضرت قادر مختار، خلق ایشان را از هر چه نه لایق است، نگاه می‌دارد «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».<sup>۲۲۲</sup>

نوبتی، حضرت مرشد حقانی خواجه اسحاق ختلاتی، قدس الله تعالی سره،<sup>۲۲۳</sup> به بازار دهلی<sup>۲۲۴</sup> نزول فرمود، هر<sup>۲۲۵</sup> کس از مریدان و غیرهم<sup>۲۲۶</sup> هر نوع فواکه<sup>۲۲۷</sup> آوردند، ظرفی<sup>۲۲۸</sup> نزدیک تر بود، از آن جا<sup>۲۲۹</sup> انگوری برداشت و به لب رسانید هنوز در دهان نهاده، زنبوری بر لب آن حضرت، زخم زد آن انگور<sup>۲۳۰</sup> بر همان ظرف نهاد و<sup>۲۳۱</sup> پرسیدند<sup>۲۳۲</sup> که این انگور چه کسی آورده بود<sup>۲۳۳</sup> گفتند<sup>۲۳۴</sup> تمغاجی<sup>۲۳۵</sup> از بازار، بی‌بها گرفته، آورده<sup>۲۳۶</sup> بود. او را نصیحت کردند<sup>۲۳۸</sup> که چنین چیزی پیش این طایفه نباید آورد و<sup>۲۳۹</sup> از این صورت به کرات، واقع شد که همه<sup>۲۴۰</sup> دلیل محفوظی<sup>۲۴۱</sup> آن حضرت بود از حرام و شبهه و از هر چه لایق این طایفه نباشد. بنابراین معنی حضرت مرشد مرشدان<sup>۲۴۲</sup> شیخ نورالدین<sup>۲۴۳</sup> عبدالرحمن، قدس الله تعالی سره،<sup>۲۴۴</sup> که در اسفراین مولود و در بغداد مدفون است، در آن حین که اسباب معاش نداشتند،<sup>۲۴۵</sup> هر چه ملوک و امرا بر سبیل، تحفه می‌فرستادند قبول می‌نمود<sup>۲۴۶</sup> و این معنی، سنت است<sup>۲۴۷</sup> چون<sup>۲۴۸</sup> حضرت رسالت،<sup>۲۵۰</sup> صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم،<sup>۲۵۱</sup> هدیه پادشاه حبشه، قبول فرمودند<sup>۲۵۲</sup> و امام‌المجتهدین شافعی، رحمه الله تعالی علیه،<sup>۲۵۳</sup> تحفه خلیفه بغداد، قبول نمود<sup>۲۵۴</sup> و به هر که لایق دید تصدق فرمود.<sup>۲۵۵</sup> این طایفه باید که تحفه<sup>۲۵۶</sup> و هدایا که از ملوک و امرا برسد قبول نمایند و به هر که<sup>۲۵۷</sup> صلاح و صواب<sup>۲۵۸</sup> دانند، صرف نمایند<sup>۲۵۹</sup> تا ریا لازم نیاید و مسکینی،<sup>۲۶۰</sup> بیاساید.

ای سالک راه، چون دانستی که حلال و حرام از بهر عوام<sup>۲۶۱</sup> به فقه و حدیث<sup>۲۶۲</sup> و کلام، محرز است و از بهر خواص، به کشف و الهام مقرر است، اگر زاهدی به سبب تنهایی و بی‌مرشدی<sup>۲۶۳</sup> یا وسوسه شیطان<sup>۲۶۴</sup> یا خوش‌آمد مردمان، از حلال اجتناب نماید و

گوید<sup>۲۶۵</sup> که آن فتوی است و این تقوی است، بدان که صراط مستقیم را گذاشته است و خوش آمد<sup>۲۶۶</sup> نفس<sup>۲۶۷</sup> را، ورع پنداشته است<sup>۲۶۸</sup> و به سبب آن افراط، بندگان خدا<sup>۲۶۹</sup> را سرگردان ساخته است<sup>۲۷۰</sup> و دین خود را درباخته است. «مَنْ لاشيخَ لَهُ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ»<sup>۲۷۱</sup> محقق می‌دان و از لوح دل «لا إِفْرَاطَ وَلا تَفْرِيطَ فِي الإِسْلَامِ»،<sup>۲۷۲</sup> پیوسته می‌خوان و مخالفت<sup>۲۷۳</sup> نفس که مخالفت عوام در آن داخل است، بر خود فرض عین شناس<sup>۲۷۴</sup> و به علم یقین و عین یقین، کار کن نه به ظن و قیاس. حضرت آدم<sup>۲۷۵</sup> اولیا، علی مرتضی، سلام الله تعالی و سلام رسول الله<sup>۲۷۶</sup> می‌فرماید که «يَسِيرُ الرِّيَاءُ شَرْكًا»<sup>۲۷۸</sup> و در<sup>۲۷۹</sup> نص کلام الله، صریح است در<sup>۲۸۰</sup> آیت<sup>۲۸۱</sup> «انَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۲۸۲</sup> که مشرک،<sup>۲۸۳</sup> مغفور نگردد.

زینهار زینهار، از ریا خود را<sup>۲۸۴</sup> نگه دار و در اجتناب نمودن از حرام،<sup>۲۸۵</sup> به ظاهر شریعت و قول علمای<sup>۲۸۶</sup> اسلام راضی باش مگر آن که<sup>۲۸۷</sup> از عالم<sup>۲۸۸</sup> معنی اشارتی برسد که فلان طعام حرام است. هر چند<sup>۲۸۹</sup> به ظاهر<sup>۲۹۰</sup> حرمت آن طعام<sup>۲۹۱</sup> معلوم نباشد از آن اجتناب، نزد سالکان و ارباب طریقت، فرض باشد اما کسی که بر او<sup>۲۹۲</sup> حرمت آن<sup>۲۹۳</sup> طعام،<sup>۲۹۴</sup> منکشف نگردد یا از زبان مکاشفی نشنود بر آن کس از<sup>۲۹۵</sup> مثل آن<sup>۲۹۶</sup> طعام، اجتناب واجب نباشد و آن کس چون حرکت آن<sup>۲۹۷</sup> طعام معلوم ندارد و آن طعام<sup>۲۹۸</sup> می‌خورد شاید گفتن که حرام می‌خورد<sup>۲۹۹</sup> «لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۳۰۰</sup> ای سالک راه، حکم فقرا دیگرست و حکم اغنیا دیگر؛ ای بسا طعام که بر اغنیا، حرام و بر فقرا، حلال باشد مانند صدقات و زکات و غیرها.<sup>۳۰۱</sup> نزد صلحا و علما،<sup>۳۰۲</sup> فتوی بر آن است که اگر مالی، مخلوط از حلال و حرام به وارثی منتقل شود و ردّ مظالم و تمییز نتوان کرد<sup>۳۰۳</sup> آن مال<sup>۳۰۴</sup> به فقرا باید داد اگر همچنان که بر آن وارث، حرام است بر فقرا نیز حرام بودی و<sup>۳۰۵</sup> به فقرا اعطای<sup>۳۰۶</sup> آن جایز نبود. از این جا معلوم شد که حلیت و حرمت از امور نسبی است و آن مضایقه که با اغنیاست با فقرا نیست.

یکی از فواید تجرید و فقر<sup>۳۰۷</sup> صوری این است<sup>۳۰۸</sup> «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَتَرْكُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ»<sup>۳۰۹</sup> حدیث صحیح است. از محبت دنیا حرص و بخل متولد<sup>۳۱۰</sup> می‌شود، بلکه جمیع صفات ذمیمه به واسطه یا بی واسطه از محبت دنیا تولد می‌نماید. بنابراین معنی، ترک دنیا، مهلك صفات ذمیمه<sup>۳۱۱</sup> و منتج تزکیه نفس و تصفیة قلب و<sup>۳۱۲</sup> حضور و سرور خاطر است، وقتی که سالک، تارک دنیا باشد و در تجرید ظاهر<sup>۳۱۳</sup> و تفرید باطن، اجتهاد نماید و در جمع درهم و دینار نکوشد به حضرت علّام الغیوب، امید می‌دارم<sup>۳۱۴</sup> و<sup>۳۱۵</sup>

اعتماد<sup>۳۱۶</sup> بر فرموده حضرت رسالت،<sup>۳۱۷</sup> صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ،<sup>۳۱۸</sup> «لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا دَمًا<sup>۳۱۹</sup> عَيْطًا<sup>۳۲۰</sup> لَمْ يَأْكُلِ الْمُؤْمِنُ مِنْهَا إِلَّا حَلَالًا<sup>۳۲۱</sup>»<sup>۳۲۲</sup> که هر چه نوشد حلال نوشد و هر چه پوشد حلال پوشد. «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»<sup>۳۲۳</sup> نص صریح<sup>۳۲۴</sup> کلام الله<sup>۳۲۵</sup> است. «إِنَّ لِلَّهِ مَلِكًا يَسُوقُ الْأَهْلَ إِلَى الْأَهْلِ»<sup>۳۲۶</sup> حدیث صحیح رسول الله است. چون سالک متوجه حق باشد و تفویض امور به حق کرده،<sup>۳۲۷</sup> مرتکب حرام شرعی شود<sup>۳۲۸</sup> حضرت حق، حلق<sup>۳۲۹</sup> وی را از حرام نگاه می‌دارد.<sup>۳۳۰</sup> مثنوی:<sup>۳۳۱</sup>

گر همه عالم بود خون، مال مال کی خورد مرد خدا آلا حلال<sup>۳۳۲</sup>  
چنان که به کرات و مرآت، تجربه نموده‌ایم. نوبتی، معاندی<sup>۳۳۳</sup> دو گوسفند، یکی کشته<sup>۳۳۴</sup> و یکی مرده،<sup>۳۳۵</sup> بریان ساخت<sup>۳۳۶</sup> و<sup>۳۳۷</sup> به خدمت<sup>۳۳۸</sup> سلطان<sup>۳۳۹</sup> ابوسعید<sup>۳۴۰</sup> ابی-الخیر<sup>۳۴۱</sup> فرستاد<sup>۳۴۲</sup> تا بیازماید که وی<sup>۳۴۳</sup> حرام را از حلال می‌شناسد یا نمی‌شناسد و<sup>۳۴۴</sup> از حرام، اجتناب می‌نماید یا نمی‌نماید، در راه، ظالمی رسید<sup>۳۴۵</sup> و یک بریان را ربود<sup>۳۴۶</sup> و آن، گوسفند مرده بود.<sup>۳۴۷</sup> بریان پاک،<sup>۳۴۸</sup> به صحبت وی<sup>۳۴۹</sup> آوردند<sup>۳۵۰</sup> و دانستند که حضرت حق، این طایفه را از هر چه<sup>۳۵۱</sup> لایق<sup>۳۵۲</sup> حال ایشان نیست، محفوظ می‌دارد بنابراین اعتماد که این طایفه بر حضرت، حق مطلق دارند و در همه احوال، همه امور خود را به حضرت هویت می‌سپارند و بارها آزموده‌اند، وثوق کلی نموده‌اند<sup>۳۵۳</sup> که حضرت حکیم علیم، دوستان خود را از هر چه نه لایق دوستان باشد، محفوظ می‌دارد.<sup>۳۵۴</sup> مولانا جلال الدین رومی،<sup>۳۵۵</sup> قدس الله تعالی سره العزیز،<sup>۳۵۶</sup> که از افراد اولیاست<sup>۳۵۷</sup> می‌فرماید:  
گر به خدا رسیده‌ای خون پدر حلال دان ورنه حرام باشدت شیر حلال مادری<sup>۳۵۸</sup>  
از ارباب ریاضت بعضی هر چه می‌خورند، در حالت مخمسه می‌خورند<sup>۳۵۹</sup> تا هر چه خورند، حلال خورده باشند و ارباب جهالت از طعام خوردن فوق الشبع، باک ندارند و در آن حین هر چه خورند، حرام خورده باشند. سالک، باید که طریقه اعتدال در جمیع احوال مرعی دارد و<sup>۳۶۰</sup> از فوق الکفایه در معاش، اجتناب نماید و به موجب اشارت «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ»<sup>۳۶۱</sup> دامن همت به جیفه دنیا نیالاید<sup>۳۶۲</sup> و از مشارکت کلاب<sup>۳۶۳</sup> به موافقت قائل «تَرَكْتُ الدُّنْيَا لِحَسَةِ شُرَكَائِهَا»<sup>۳۶۴</sup> عار دارد، بلکه به حکم «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا [مَعًا] حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ»<sup>۳۶۵</sup> جیفه دنیا را به کلاب، و مائده عقبی را به ذباب، باز<sup>۳۶۶</sup> گذارد و در مجلس شهود که<sup>۳۶۷</sup> مقام محمود، غیر آن نتواند بود، مستغرق جمال بی-زوال گشته، از جمیع رسوم و عادات بشری به کلی منسلخ گردد<sup>۳۶۸</sup> تا به نور ولایت و قوت

کرامت، شراب در دست وی، شربت شود.<sup>۳۶۹</sup> آن گاه از حرام، تمام خلاص یافته باشد. حضرت الله تعالی سالکان راه و طالبان لقاء<sup>۳۷۰</sup> الله را<sup>۳۷۱</sup> از لقمه حرام و ریا<sup>۳۷۲</sup> و سمعه عوام، محفوظ دارد. به حرمت کمل اولیائمه من الاقطاب و الاوتاد.<sup>۳۷۳</sup>

### پی‌نوشت‌ها

۱. آغاز نسخه الف: «بسم الله الرحمن الرحيم رساله معاش السالکین از مصنفات حضرت ولایت پناه امامت و دستگاه قدوه اولاد رسول الله امیر سیدمحمد نوربخش سلام الله علیه؛ آغاز نسخه ب و ج: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ آغاز نسخه د: رساله معاش السالکین از تألیفات امام العالم امیر سیدمحمد نوربخش قدس سره»
۲. ب: ج: د: - و خلفائه
۳. د: - سیار الملکوت طیار الجبروت قدوه ارباب المقامات
۴. ب: - مظهر تجلیات ۵. + و
۶. ج: - بقاء بالله
۷. ب: پرسیدند ۸. د: - مرشدان
۹. الف: ب: المسلوک
۱۰. ب: الطریقه ۱۱. ب: - که
۱۲. ب: ازمنه و امکانه
۱۳. ب: - و ۱۴. ب: مشروع
۱۵. د: + و
۱۶. ب: +جناب ۱۷. ب: د: - و
۱۸. ب: + حضرت
۱۹. ب: - و کشف و الهام ۲۰. ج: بر رعونت
۲۱. با اختلاف: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۲؛ احسانی، عوالی اللالی، ج ۱، ص ۸۹؛ ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۳
۲۲. ج: - علما ۲۳. + یا
۲۴. ب: ج: +داشتن
۲۵. ب: - یا حلال پنداشتن ۲۶. الف: جهلا؛ ب: جهل
۲۷. ج: - را
۲۸. ب: - اهل ۲۹. ج: +اهل؛ د: - مذاهب
۳۰. ب: - اسلام
۳۱. ج: دانسته‌اند ۳۲. ب: +را که
۳۳. ج: دانسته‌اند
۳۴. ج: -داند ۳۵. ب: هر چیز
۳۶. ب: حلت
۳۷. ج: با ۳۸. ب: چنانچه
۳۹. ب: -از حرام اجتناب
۴۰. ب: آید ۴۱. ب: -امراء
۴۲. ب: -از
۴۳. ب: د: +باشد
۴۴. ب: - اجتناب نمودن... هر که باشد؛ د: + باشد حلیت و حرمت به اشخاص تعلق ندارد
۴۵. ب: + شیخ
۴۶. از مریدان نوربخش که نام وی دوبار در رساله الهدی بصورت ابویزید الخلیالی و الحسین الخلیالی آمده است. نک کنید: نوربخش، رساله الهدی، نسخه خطی ۳۷۰۲، ۸۹b و ۱۰۰a
۴۷. ب: به شیخ ۴۸. ب: شیخ
۴۹. ب: +حلوا
۵۰. ب: - سه نوبت ۵۱. ب: ندایی
۵۲. ب: +حلوا را
۵۳. ب: بخورد ۵۴. ب: از کجا
۵۵. ب: - شما
۵۶. ب: نوبت ۵۷. ب: - یکی
۵۵. ب: + بخورد و
۵۹. ب: + از عالم بالا ۶۰. ب: - است
۶۱. در نسخه "د" از این قسمت افتادگی پایان یافته است
۶۲. ج: نسبت به اشخاص دارد ۶۳. ب: و
۶۴. ب: تکرار «به فقه و حدیث»

۶۵. سوره مائده، آیه ۸۷      ۶۶. ب: - برآن که  
 ۶۸. ب: می داشتند      ۶۹. ج: پنداشته‌اند؛ ب: - و این رعونت... می پنداشته‌اند  
 ۷۰. ب: +را      ۷۱. ج: رست  
 ۷۲. ب: - و به کمال اخلاص که مقام کمال اولیاست توانند رسید  
 ۷۳. ب: رسول الله؛ ج، د: رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ۷۴. مأخذ نقل یافت نشد      ۷۵. ب: - حجیم  
 ۷۶. ب، د: باشد      ۷۸. ج: یکی  
 ۷۷. ب: - عذاب      ۸۱. ب: - و لازم  
 ۸۰. ب: ذمه      ۸۴. ج: - بن  
 ۸۳. الف: متصنغان  
 ۸۵. ب: - قدس الله تعالی اسرارهم؛ د: قدس الله اسرارهم؛ ج: قدس الله اسراره  
 ۸۶. ب: +بود      ۸۷. ب: داشت  
 ۸۸. ب: - حیری      ۹۰. ب، ج: افتاد  
 ۸۹. ب: +که      ۹۳. د: و  
 ۹۲. ج: شد  
 ۹۵. ب: خواطر      ۹۶. الف، ب، د: شده  
 ۹۷. ب، د، ج: - تعالی      ۹۹. ب: - و  
 ۹۸. ب: - قدس الله تعالی سره      ۱۰۰. ب: +نزد  
 ۱۰۱. د: - و  
 ۱۰۲. ب: - نصیحت [مؤلف روضات الجنان "فضیحت" آورده است؛ نک. به: حافظ حسین کربلائی، همان، ج ۱، ص ۲۱۰]  
 ۱۰۳. ب: صالح      ۱۰۴. ب: - فاسقی  
 ۱۰۶. ب: صورت حال را به شیخ خود گفت باز شیخ در جواب فرمود  
 ۱۰۷. ب: چاره ندید نزد به      ۱۰۸. الف: - به  
 ۱۰۹. ب، ج: - و      ۱۱۱. ب: - در پیش آن کوی خرابات خانه  
 ۱۱۰. ب: + خانه      ۱۱۳. ب: - دریافت و  
 ۱۱۲. ب: سلامش      ۱۱۴. ج: حقایق و معارف  
 ۱۱۵. ب: رفیع      ۱۱۶. ب: - و  
 ۱۱۷. ب: +بود      ۱۱۹. شیشه شراب  
 ۱۱۸. ب: - و      ۱۲۲. ب: ساخته  
 ۱۲۰. ب، ج، د: کمال      ۱۲۳. ب، د: + فرزند  
 ۱۲۱. ج: حالت      ۱۲۵. ب: - که  
 ۱۲۴. ب: + من؛ د: آبخواره ای      ۱۲۶. ب: - اما  
 ۱۲۷. ب: +که      ۱۲۸. د: + خاطر  
 ۱۲۹. الف: - چون      ۱۳۱. ب: نزد  
 ۱۳۰. ب: - و      ۱۳۴. مأخذ نقل یافت نشد  
 ۱۳۲. ب: شاه اولیا؛ ج: +پناه      ۱۳۷. ب: بیاد  
 ۱۳۳. ب: +که      ۱۳۸. برکنندند  
 ۱۳۵. ب: - را      ۱۴۰. ب: نشانند  
 ۱۳۶. ب: - خلق      ۱۴۳. ب: - آن  
 ۱۳۹. ب: + آن      ۱۴۴. الف، د: بوده‌اند؛ ب: بود  
 ۱۴۲. ب: آورده‌اند      ۱۴۶. ب، ج: می داشتند  
 ۱۴۵. الف، د: اسپاهی      ۱۴۹. الف، د: جهال؛ ب: حیا  
 ۱۴۸. ج: باطل      ۱۵۰. ب: +تفاوت ره از کجاست تا به کجا  
 ۱۵۱. ب: +الله  
 ۱۵۲. ب: احوال و اعمال      ۱۵۳. ب، ج، د: الالباب      ۱۵۴. سوره حشر، آیه ۲  
 ۱۵۵. ج: +اند      ۱۵۶. ج: - آن ها که مسلوب العقل اند  
 ۱۵۷. ب: واقع      ۱۵۸. ب: بریشان

۱۵۹. همدانی، میرسید علی، «رساله فتوتیه»، ضمیمه فتوت نامه، تاریخ، آیین، آداب و رسوم، تالیف و تصحیح و تحشیه محمد ریاض، ص ۱۷۱
۱۶۰. ج: تقشف
۱۶۱. نک به: بقلی شیرازی، ابومحمد روزبهان، المکنون فی حقائق الکلم النبویه، تصحیح علی صدرایی خوئی، میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۳۲۹
۱۶۲. ب، ج، د: -تعالی
۱۶۳. ب: +وسلم
۱۶۴. ب: سبحانه و تعالی؛ ج: سبحانه
۱۶۵. ب: +و یُم نِعْمَتَهُ عَلَیک
۱۶۶. ب: سوره فتح، آیه ۱ و ۲
۱۶۷. ج: - را
۱۶۸. ب: مقتدای
۱۶۹. ب: - باید
۱۷۰. ب: + بنده گی
۱۷۱. ب: و تا
۱۷۲. ب: به مرشد
۱۷۳. ب: - برسد
۱۷۴. ب، ج، د: - تعالی
۱۷۵. ب: +و سلم
۱۷۶. منصبی بود در عهد سلاطین ترک که صاحب آن منصب را تقصیرات معاف بود مگر معدود یا مخصوص. نک به: آندراج، ذیل واژه
۱۷۷. سوره فتح، آیه ۱
۱۷۸. سوره طه، آیه ۱ تا ۳
۱۷۹. الف: گشته
۱۸۰. ب: +عالی
۱۸۱. ب: +را
۱۸۲. ب: -در
۱۸۳. ب: مجاهدات
۱۸۴. ب: - و اصحاب
۱۸۵. د: - متمر
۱۸۶. د: - سینه
۱۸۷. ب: - و
۱۸۸. ج: - منتج
۱۸۹. ب: - حضرت
۱۹۰. ب: - قدس الله تعالی سره؛ ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره
۱۹۱. ب: کشیده
۱۹۲. ب: - به ظهور
۱۹۳. ب: طبع اخلاص
۱۹۴. ب: +دیدم
۱۹۵. ب: رسول
۱۹۶. ج: - را
۱۹۷. ب: - صلی الله تعالی علیه و آله؛ ج: د: صلی الله علیه و آله
۱۹۸. ب: - دیدم
۱۹۹. ب: - وقت
۲۰۰. ب: رسید
۲۰۱. ب: فرمودند؛ ج: د: +که
۲۰۲. ب: +مآب
۲۰۳. ب: وعده های
۲۰۴. ب: +پناه
۲۰۵. ب: +علیه
۲۰۶. ب: ترقیات
۲۰۷. ب: سلسله
۲۰۸. ب: +الهی
۲۰۹. ب: - طایفه
۲۱۰. ب: تام
۲۱۱. ب: +سلطان
۲۱۲. ب: نور الله مرقد؛ ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره
۲۱۳. مأخذ نقل یافت نشد.
۲۱۴. ب: +درگاه
۲۱۵. ب، ج: +را
۲۱۶. ب: متعرض
۲۱۷. ب: گردانیدند
۲۱۸. ب: - شقیق
۲۱۹. ب: - قدس الله تعالی سره؛ ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره
۲۲۰. ب: اصبحت
۲۲۱. مأخذ نقل یافت نشد.
۲۲۲. سوره یوسف، آیه ۶۴
۲۲۳. ب: - قدس الله تعالی سره؛ ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره
۲۲۴. الف، ب، د: دلی
۲۲۵. ب: همه
۲۲۶. ب: - و غیرهم
۲۲۷. ب: فواکه از هر نوع
۲۲۸. ب: +که
۲۲۹. ب: +خوشه
۲۳۰. ب: +را
۲۳۱. ب: - و
۲۳۲. الف: پرسید
۲۳۳. الف، ب، د: - بود
۲۳۴. الف، د: - گفتند؛ ب: عرض کردند
۲۳۵. تغما نام نوعی از مالیات است که در زمان سربداران بر پیشه‌وران و زمین‌داران و سایر حرفه‌ها بسته می شد و مامورین گرفتن این مالیات‌ها را تغماچی می گفتند.
۲۳۶. ب: - آورده
۲۳۷. ب، ج: - بود
۲۳۸. الف: کرد
۲۳۹. ب: - و
۲۴۰. ج: - همه
۲۴۱. ب: محفوظ بودن



۲۴۲. ب: - مرشد مرشدان ۲۴۳. ج: - نور الدین  
 ۲۴۴. ب: - قدس الله تعالی سره؛ ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره  
 ۲۴۵. ب: نداشتند ۲۴۶. ب: می کردند  
 ۲۴۷. ب، ج: - معنی  
 ۲۴۸. ب: - و این معنی سنت است ۲۴۹. ج: که  
 ۲۵۰. ب: + پناه ۲۵۱. ب: صلی الله علیه و آله وسلم؛ د، ج: صل الله علیه و آله  
 ۲۵۲. الف: فرمود؛ د: نمود ۲۵۳. ب، ج، د: - و امام المحتملین شافعی رحمه الله تعالی علیه  
 ۲۵۴. ب، ج: - تحفه خلیفه بغداد قبول نمود  
 ۲۵۵. ب: - و به هر که لایق دید تصدق فرمود  
 ۲۵۶. ج، د: تحف ۲۵۷. ب: بلکه  
 ۲۵۸. ج: - و صواب؛ د: صواب و صلاح  
 ۲۵۹. الف: فرمایند ۲۶۰. ب: مسکین  
 ۲۶۱. ب: - از بهر عوام  
 ۲۶۲. ج: - و حدیث ۲۶۳. ب: + و  
 ۲۶۴. ب: شیطانی  
 ۲۶۵. ب: - و گوید ۲۶۶. ب: آمدن  
 ۲۶۷. د: - نفس  
 ۲۶۸. ب: - است ۲۶۹. ب: خدای  
 ۲۷۰. ب: - است  
 ۲۷۱. این عبارت را غزالی به این مضمون آورده است: «مَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْخٌ فَالشَّيْطَانُ شَيْخُهُ» نک به:  
 الغزالی، ابوحامد، مجموعه رسائل الامام الغزالی، ص ۴۹۳ و نیز نک: فروزانفر، احادیث مشنوی، ص ۳۰  
 ۲۷۲. مأخذ نقل یافت نشد. ۲۷۳. د: مخالف  
 ۲۷۴. ب: می دان  
 ۲۷۵. ب: - آدم  
 ۲۷۶. ب: علیه السلام و سلم رسول الله؛ ج: علیه السلام؛ د: علیه سلام الله و سلام رسول الله  
 ۲۷۷. ب: - یسیر  
 ۲۷۸. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّبَاءِ شَرٌّ» بدانید که اندک ربا شرک است. نهج البلاغه، خطبه ۸۶؛ مجلسی،  
 بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۱؛ دیلمی، حسن أبی الحسن، اعلام الدین، ص ۳۴۶؛ حرانی، تحف العقول،  
 ص ۱۴۹؛ تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۱۱  
 ۲۷۹. ب: از ۲۸۰. ج: + این  
 ۲۸۱. ب، ج: آیه  
 ۲۸۲. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶ ۲۸۳. الف: شرک  
 ۲۸۴. ب، ج: خود را از ربا ۲۸۵. ب: در اجتناب از حرام نمودن  
 ۲۸۶. ب: + اهل ۲۸۷. ب: - آن که  
 ۲۸۸. ب: + بالا  
 ۲۸۹. ب: + که ۲۹۰. ب: + شریعت  
 ۲۹۱. ج: - طعام  
 ۲۹۲. ج: نرد ۲۹۳. الف: - آن  
 ۲۹۴. ب: - طعام  
 ۲۹۵. ب: - از ۲۹۶. د: - آن؛ ب: نان و  
 ۲۹۷. ب: - آن  
 ۲۹۸. ب: + ترا ۲۹۹. ب: است  
 ۳۰۰. سوره بقره؛ آیه ۲۸۶  
 ۳۰۱. ب: غیره ۳۰۲. ب: علما و صلحا  
 ۳۰۳. ج: کردن  
 ۳۰۴. ب: + ترا ۳۰۵. الف، ج، د: - و  
 ۳۰۶. الف: اعطاء  
 ۳۰۷. ج: - فقیر ۳۰۸. ب: + که  
 ۳۰۹. با اختلاف: کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۵ و ۳۱۶؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۸  
 و؛ محدث نوری، همان، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۳۸ و ۳۹، ج ۱۲، ص ۴۰ و ۴۱؛ مجلسی، همان، ج ۵۱، ص  
 ۲۵۸، ج ۶۷، ص ۲۳۹  
 ۳۱۱. ب: - به واسطه یا بی... صفات ذمیمه  
 ۳۱۰. ج: - متولد  
 ۳۱۲. ب: - و  
 ۳۱۳. ب: - ظاهر  
 ۳۱۴. ب: می دارد  
 ۳۱۶. ج: اعتماد  
 ۳۱۷. ب: + پناه  
 ۳۱۵. الف، د: - و

۳۱۸. ب: -صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه؛ ج، د: صل الله علیه و آله؛ ب: +میکن که  
 ۳۱۹. الف: -دما ۳۲۰. الف: عسماً ب: حلال
۳۲۲. این عبارت در /احیاء العلوم به این صورت آمده است «قال سهل [بن عبدالله تستری]: لو كانت الدنيا  
 دما عیبطا لكان قوت المومن منها حلالا» نک به: غزالی، احیاء العلوم، ج ۸، ص ۱۶۵. ترجمه: اگر دنیا خون  
 تازه باشد، قوت مؤمن از آن حلال بود.
۳۲۳. سوره نور، آیه ۲۶ ب: -صریح ۳۲۴. ب: -صریح ۳۲۵. ج: -الله
۳۲۶. این حدیث در توضیحات انتهائیه بهالذین سلطان ولد به این صورت آمده است «ان الله ملكا  
 یسوق الجنس الی الجنس»: نک: خزانه دارلو، محمدعلی، تعلیقات، صص ۳۴۹
۳۲۷. ج: +باشد ۳۲۸. الف: +و ۳۲۹. ج: -حلق
۳۳۰. ب: دارد ۳۳۱. الف، ج، د: - مثنوی
۳۳۲. مولوی، مثنوی معنوی، ۲/ ۳۴۲۳ ج: -معاندی
۳۳۴. ب: مذبوح ۳۳۵. ب: غیر مذبوح ۳۳۶. ب: نمود؛ ج: ساخته
۳۳۷. ج: - و ۳۳۸. الف، ج، د: صحبت ۳۳۹. ج: شیخ
۳۴۰. د: +بن ۳۴۱. د: +قدس الله سره ۳۴۲. ج: +قدس سره
۳۴۳. ب: که وی را بیازماید که ۳۴۴. ب: - و ۳۴۵. ب: رسیده
۳۴۶. ب: بر بود؛ ج: برد ۳۴۷. ج، د: + و ۳۴۸. ب: +را
۳۴۹. د: - وی ۳۵۰. ج: - آوردند؛ ب: در آوردند
۳۵۱. ب: چیز که ۳۵۲. ج: + و ۳۵۳. ب: نموده
۳۵۴. ج: + و ۳۵۵. ج: - رومی
۳۵۶. ج: قدس سره؛ د: قدس الله سره
۳۵۷. ب: - مولانا جلال الدین... اولیاست؛ ج: - که از افراد اولیاست
۳۵۸. این بیت از سید علی همدانی است که در خلاصه المناقب، مصرع دوم آن به این صورت آمده  
 است: «ورنه حرام خورده ای شیر سفید مادری» نک به: بدخشی، نورالدین جعفر، خلاصه المناقب،  
 صص ۴۲
۳۵۹. ج: - در حالت منحصه می خورند ۳۶۰. ب: - و
۳۶۱. سوره مدثر، آیه ۴ ۳۶۲. ب: نیالوده ۳۶۳. ب: کلام
۳۶۴. این مضمون بدین صورت «ترکنا دنیا لسرعه فنائها و کثره عنائها و خسه شرکائها» در مکاتیب فارسی  
 غزالی بنام فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام ص ۵۱ آمده است. نیز نک به: لاهیجی، شمس الدین  
 محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۵۶۱
۳۶۵. احسانی، همان، ج ۴، ص ۱۱۹ ۳۶۶. ب: باید
۳۶۷. ب: + در ۳۶۸. ب: + و ۳۶۹. ب: گردد
۳۷۰. ب: بقاء ۳۷۱. ب: - را ۳۷۲. ب: - و ریا
۳۷۳. پایان نسخه الف: «تم فی الیوم من صفر المظفر سنه ۱۰۰۳؛ ب: «وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ  
 اَلِهِ الْاِمَّجَادِ»؛ ج: «قَدْ فَرَّغَ مِنْ تَرْقِيمِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ الْمَسْمُوهِ بِمَعَاشِ السَّالِكِينَ الْكَامِلِ الْغَوْثِ الْاَعْظَمِ شَمْسِ  
 مَلِكِ الْاِرْشَادِ وَ السِّيَادَةِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ النُّورِ بَخْشِ الْاَرْبَعَا ۱۴ شَهْرِ جَمَادِي الْاُولَى قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ بَلَدِهِ  
 اَصْفَهَانَ حَفْظَهَا اللهُ مِنْ حَوَادِثِ اَمَانَ الْعَبْدِ الرَّاجِي اِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ اَرْبَعِينَ وَ الْفِ مِنْ الْهَجْرَةِ»؛  
 د: «چهارشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۰۶۴»

## منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- آغابزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالاضواء، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
- احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی الالکی، سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.
- اعوانی، غلامرضا، ۱۳۹۰، «عصر صفوی و هم‌سویی معرفتی فقه و عرفان»، پگاه حوزه، شماره ۳۱۶.
- بدخشی، نورالدین جعفر، خلاصه المناقب، تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۴ ش/۱۹۹۵ م.
- بقلی شیرازی، ابو محمد روزبهان، المکنون فی حقائق الکلم النبویه، تصحیح علی صدراپی خوبی، میراث حدیث شیعه، مرکز تحقیقات دارالحدیث، قم، ۱۳۷۸.
- پارسانیا، حمید، عرفان و سیاست، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.
- پازوکی، شهرام، ۱۳۸۴، «احیاء علوم‌الدین غزالی و ضرورت احیاء آن در زمان ما»، جاویدان خرد، دوره ۶، شماره ۴.
- پازوکی، شهرام و نصیری، محمد، ۱۳۹۱ ش، «فقه و عرفان ضرورت رهیافت عرفانی به فقه و آیات الاحکام»، پژوهشنامه عرفان، شماره ۶.
- تابنده، نورعلی، ۱۳۸۹ ش، «عرفان و فقه: تنظیم یا تصحیح قوانین»، عرفان ایران، شماره ۳۵ و ۳۶.
- تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۶۶ ش.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بیروت، بی تا.
- حسینی اشکوری، سید احمد، فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۱.
- حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- جلالی، جمشید، ۱۳۹۳ ش، «دو رساله از سید محمد نوربخش»، عرفان ایران، شماره ۳۷.
- جوادی آملی، مرتضی، ۱۳۹۰ ش، «گفتگو»، مهرنامه، سال دوم، شماره ۱۳.
- ریاض، محمد، فتوت نامه، تاریخ، آیین، آداب و رسوم به انضمام رساله فتوتیه میرسید علی همدانی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، اساطیر، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، زبان شعر در نثر صوفیه، سخن، تهران، ۱۳۹۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- دانش پژوه، محمد تقی، تصحیح «سلسله الاولیاء نوربخش قهستانی» جشن نامه هانری کرین، زیر نظر سید حسین نصر، دانشگاه مک گیل با همکاری مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۲۵۳۶.
- دیلمی، حسن ابی الحسن، اعلام الدین، ارشاد القلوب، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ ق.
- صدقیانلو، جعفر، تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوربخش اویسی قهستانی، بی جا، بی نا، ۱۳۵۱ ش.
- عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، آل البيت، قم، ۱۴۰۹ ق.
- غزالی، ابو حامد، احیاء علوم الدین، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
- همو، مجموعه رسائل الامام الغزالی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- فیض کاشانی، المحجبه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
- قرایی، مرتضی، ۱۳۸۸ ش، «نگاهی به پیش فرض های انسان‌شناختی فقه و عرفان»، پژوهشنامه

- عرفان، شماره ۱.
- لاهیجی، شمس الدین محمد، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد برزگر خالقی و عفت کرباسی، زوار، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، آل البيت، قم، ۱۴۰۸ ق.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ق.
- محمد شفیعی، مولوی، ۱۹۲۵ م، «تصحیح غزلیات سید محمد نوربخش»، اورینتل کالج مگزین، ضمیمه، شماره ۱.
- *مکاتیب فارسی غزالی (فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام)*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، کتابروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، *رساله سه اصل*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- منزوی، احمد، ۱۳۶۳، *فهرست مشترک نسخه های فارسی پاکستان*، تهران، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- همو، *فهرستوار کتابهای فارسی*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- مولوی، جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد الن نیکلسون، پیمان، تهران، ۱۳۸۵.
- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، فروغی، تهران، ۱۳۴۴.
- ورام بن ابی فراس، *تنبيه الخواطر (مجموعه ورام)*، مکتبه الفقیه، قم، بی تا.

### نسخه های خطی

- نوربخش، سید محمد، *رساله الهادی*، نسخه خطی شماره ۳۷۰۲، کتابخانه اسعد افندی.
- همو، *رساله معاش السالکین*، نسخه خطی شماره ۳۷۰۲، کتابخانه استانبول.
- همان، نسخه خطی شماره ۱۰۲۱۶/۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- همان، نسخه خطی شماره ۱۱۵۹/۷ ط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- همان، نسخه خطی شماره ۷۴۱۰/۲۵، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- همو، *رساله نوریه*، نسخه خطی شماره ۹۳۵/۸، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- همو، *قیامت انفس و آفاق*، نسخه خطی شماره ۱۲۰۱، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- همو، *رساله معراجیه*، نسخه خطی ۳۴۹۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- همو، *انسان نامه*، نسخه خطی شماره ۹۳۵/۱۱، کتابخانه آیت الله مرعشی.

### منابع انگلیسی

- Jalali Sheyjni, Jamshid, 2014, " Muhammad Nūrbakhsh's Risāla-yi Mi'rājiya: Critical Edition", *Ishraq*, No.5.